فصلنامه حقوق اداری(علمی - پژوهشی)

سال ششم، شماره ۱۸، بهار ۱۳۹۸

امکان‌سنجی نظارت بر صلاحیت تفسیری قضات با الگو از رویکردهای نوین نظارت در حقوق اداری

اسدالله یاوری[۱]؛ محمد حسنوند[۲]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۳

چکیده

صلاحیت تفسیری قضات همواره با موافقت‌ها و مخالفت‌هایی مواجه بوده است. موافقان آن را نهادی ضروری و کارا برای پویایی قوانین می‌دانند که همگام با دگردیسی‌های اجتماع موجب نزدیک‌سازی متن قوانین با مقتضیات سیاسی و حقوقی جامعه خواهد شد و مخالفان با ادعاهایی نظیر: نقض حاکمیت قانون، افزایش خطر خودسری، فساد و نقض حقوق بنیادین، روی خوشی بدان نشان نمی‌دهند. با وجود انتقادات، تفسیر قضایی بخشی جدانشدنی از منابع حقوق، فرایند دادرسی و تطبیق قوانین با واقعیات دعاوی است. بنابراین آنچه امروز باید دغدغه و محور بحث‌های حقوقی قرار گیرد، چگونگی نظارت‌پذیری و کنترل این نهاد حقوقی است و نه نفی آن. به‌نحوی که در وهلهٔ نخست، الزامات اصول پاسخگویی و حاکمیت قانون رعایت شود و در گام بعدی، توازنی مناسب میان تفسیر قاضی با روح قانون، اصول حقوقی و حقوق بشر و شهروندی برقرار شود. تحقق این آرمان، به یک راه‌حل دوسطحی منوط است. سطح اول: شناسایی ماهیت ویژه و سیال امر قضایی و پذیرش تفاوت بنیادین آن با اجرای قانون توسط نهادهای اجرایی. سطح دوم: شناسایی نهاد صلاحیت تفسیری به‌عنوان یک نهاد ویژهٔ حقوقی و پیش‌بینی سازوکارهای کنترلی پیشینی و پسینی با الهام از روش‌های نوین نظارت در حقوق اداری همچون حقوق نرم و نظارت شبکه‌ای؛ که این امر خود مستلزم فهم صحیح از ماهیت، کارکرد و روش حقوق عمومی مدرن و پذیرش تمایز آن با حقوق عمومی کلاسیک و حقوق خصوصی و کیفری خواهد بود.

واژگان کلیدی: صلاحیت تفسیری، نبود تعین قانونی، حاکمیت قانون، نظارت، اصول حقوقی، قاضی.

۱ . استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران yavariamir@hotmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران و قاضی دیوان عدالت اداری (نویسنده مسئول) md.hasanvand@gmail.com

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

۱. مقدمه

قضات همچون سایر مقامات عمومی به‌عنوان یکی از ارکان اعمال حاکمیت، باید در اتخاذ تصمیمات و صدور آرای خود مطابق قانون عمل کنند. این موضوع در کشورهای دارای نظام قانون‌نوشته همچون ایران، ملموس‌تر است. اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌کند که قاضی باید حکم هر دعوی را در قوانین مدون بیابد و اصل ۳۶ همین قانون نیز حکم به مجازات را صرفاً به‌موجب قانون ممکن می‌داند. طبق اصل حاکمیت قانون، قضات مکلف هستند حکم هر دعوی را مستند به قانون صادر کنند. به این دلیل که شهروندان صرفاً تابع قانون هستند نه تابع ارادهٔ خودسرانهٔ شخصی که قدرت را در اختیار دارد؛ تا به این نحو حقوق و آزادی‌های اشخاص در مقابل اعمال سلیقه‌ای قانون محفوظ بماند. اما از سوی دیگر، گستردگی امور اجتماعی انسان سبب شده تا تمامی وضعیت‌های انسانی در قوانین پیش‌بینی‌پذیر نباشند. این موضوع در کنار خلأ، نقص، ابهام، اجمال قوانین و نارسایی‌های زبانی همچون ابهام و امکان برداشت‌های متعدد از مواد قانونی سبب می‌گردد تا قاضی، برخلاف سایر مجریان قانون، به اعمال خودکار و ماشینی قانون نپردازد، بلکه در مقام اعمال قانون در وضعیت‌های حقوقی ایجادشده در دعاوی به ارائهٔ تفسیر خود از قانون مبادرت ورزد. در موارد متعددی از جمله خلأ، نقص، ابهام، اجمال قوانین و نارسایی‌های زبانی که الفاظ قانون به‌تنهایی نمی‌تواند ارادهٔ قانون‌گذار و هدفی را که از وضع آن قانون داشته آشکار سازد، قضات از اعمال صلاحیت تفسیری در مقام دادرسی ناگزیر هستند. صلاحیت تفسیری قاضی علاوه بر آنکه می‌تواند به قواعد کلی و انتزاعی حقوق که با گذشت زمان دچار کهنگی و ناکارامدی شده‌اند، حیاتی تازه ببخشد، هچنین می‌تواند آن‌ها را به نیازها و مقتضیات اجتماع نزدیک‌تر سازد و قوانین را از حالت جمود و عقب‌ماندگی خارج کند. همچنین در مواردی که نظام قانون‌گذاری از ورود اصول مترقی همچون برتری حقوق بشر و برابری به‌دلیل عوامل و ملاحظات غیرحقوقی ناتوان بوده است، قضات می‌توانند از طریق رویهٔ قضایی چنین رسالتی را به فرجام برسانند. با این حال، افراط در خوش‌بینی نسبت به صلاحیت تفسیری می‌تواند به‌طور چشمگیری حقوق و آزادی‌های اشخاص را تحت تأثیر قرار دهد و ارادهٔ قاضی را جانشین ارادهٔ قانون‌گذار کند. از این‌رو، چالش اصلی در موضوع صلاحیت تفسیری قضات آن است که در حالت نبود تعین قانونی، این ارادهٔ قاضی است که به جای ارادهٔ مقنن مبنای صدور حکم قرار می‌گیرد. چه آنکه در این حالت به‌ظاهر قانونی موجود نبوده است که قاضی به تفسیر دست زده است. حال پرسش اینجاست که آیا در چنین وضعیتی قاضی بدون هیچ محدودیت و نظارتی به اعمال نظر خویش خواهد

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

پرداخت و هیچ ناظر یا عامل محدودکننده‌ای در این وضعیت رعایت اصول دادرسی و حقوق شهروندان را تضمین نخواهد کرد؟

پاسخ به سؤال فوق مستلزم ترسیم قلمرو قانون است: آیا قانون تنها مجموعه‌ای از الفاظ است یا اصول حقوقی (روح قانون) نیز بخشی از قانون هستند؟ به بیان دیگر، آیا تکلیف به رعایت قانون، تکلیف به رعایت اصول حقوقی به‌عنوان زیربنای قانون (روح قانون) نیز هست؟ اگر اصول حقوقی بخشی از قانون نباشد، قلمرو حکومتِ قانون محدود می‌شود و در مقابل، قلمروِ حکومت قاضی برتری می‌یابد؟ ترسیم این قلمرو بحثی فلسفی است. این سؤال یکی از موضوعات اصلی اختلاف اچ. ال. ای هارت و رانلد دورکین بوده است و در حقوق ایران نیز بحثی فلسفی دانسته شده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۹۹) بنابراین بررسی امکان ضابطه‌مندسازی اعمال صلاحیت تفسیری، مسأله اصلی این نوشتار است. از این‌رو برای پاسخ به این سؤال، ناگزیر از تبیین مفهوم تفسیر قضایی، ترسیم قلمرو قانون و در نهایت چالش‌ها و راهکارهای ضابطه‌مندسازی صلاحیت تفسیری قضات هستیم.

۲. تبیین مفهوم و تجلی‌گاه صلاحیت تفسیری قاضی

«نبود تعین»[1] یکی از اصطلاحات تخصصی فلسفهٔ زبان است. بر اساس این نظریه، زبان خصوصیتی نامتعین دارد؛ یعنی الفاظ و جملات تشکیل‌دهندهٔ زبان که برای تعاطی استفاده می‌شوند، گاه به‌جای یک معنا چندین معنای متفاوت را به مخاطب منتقل می‌سازند، به‌نحوی که نمی‌توان یک معنا را بر دیگری رجحان داد. (انصاری، ۱۳۹۲: ۲۰) قوانین و مقررات حقوقی در قالب الفاظ تقنین و منتشر می‌گردند و لاجرم بسیاری از ویژگی‌های ذاتی زبان نیز به حوزهٔ حقوق سرایت می‌کند. از این‌رو، نبود تعین زبانی به نبود تعین حقوقی نیز منجر می‌شود و در بسیاری موارد مفهوم و مدلول قواعد حقوقی مبهم، نامتعین و متکثر است. به این مسأله در اصل ۱۶۷ قانون اساسی تحت عنوان ابهام و اجمال قوانین اشاره شده است. نبود تعین می‌تواند از خلأ موجود در قوانین و منابع حقوقی، ابهام و نارسایی‌های حقوقی، تعارض بین ضوابط و قواعد و نیز انعطاف قوانین موجود ناشی شود. بنابراین ابهام، اجمال، و وجود الفاظ دوپهلو و چندمعنا، از حالاتی است که تفسیر را ضروری می‌کند.

همچنین ماهیت رو به گسترش و در حال دگرگونیِ روابط اجتماعی که اصولاً «قانون» برای تنظیم آن‌ها پا به عرصه گذاشته است، به پیشی‌گرفتن «واقعیات اجتماعی» از قانون

1 .Indeterminacy

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

منجر می‌شود. در اینجا قانون نمی‌تواند نسبت به وضعیت‌های جدید واکنش مناسبی داشته باشد و به‌نوعی با ایراد فقدان جامعیت روبه‌رو خواهد شد. در چنین موقعیتی تفسیر می‌تواند گامی باشد برای پویایی قوانین و تطبیق با واقعیات و نیازهای جامعه. بنابراین گرچه تفسیر قانون نوعاً در مواردی است که قانون موجود دارای ابـهام (یـا تعدد مفاهیم حداقل از نظر قاضی) و خلأ جزیی باشد (یاوری و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱)؛ اما حقیقت آن است که حتی در نظام قانون‌نوشته در نهایت این فهم قاضی از قانون است که مقررهٔ قانونی را بر واقعیت مستحدثه منطبق می‌کند.

اگر حقوق را مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای الزام‌آور و دارای ضمانت اجرایی بدانیم که برای تنظیم روابط اجتماعی به‌کار می‌رود، این قواعد هم از سوی تابعان و هم از سوی نظام قضایی فهم و اعمال می‌گردد که در این راه ناگزیر از تفسیر متون قانونی خواهند بود. تفسیر رسمی متون قانونی توسط مقنن انجام می‌گیرد؛ اما این امر ناقض تفسیر نخواهد بود که قضات در مقام دادرسی و تمیزِ حق اعمال می‌کنند. در کنار تفسیر رسمی، تفسیرهای قضایی و شخصی و جزیی نیز از منابع حقوق به‌حساب می‌آیند.

تعاریف متعددی از تفسیر موجود است؛ مثلاً «تفسیر عبارت است از آشکارساختن قاعده یا قواعد قانونی به‌عنوان مقدمه‌ای برای تطبیق آن بر حالات و شرایط خاص». (ژنی) یا «تفسیر قانون عبارت است از تعیین قلمرو و تطبیق آن بحث و جست‌وجوی الفاظی که مقنن از آن استفاده کرده است». (دمولولوب) یا «تفسیر قانون عبارت است از تعیین معنای دقیق و گستردهٔ قاعدهٔ حقوقی» (کاتوزیان) و نیز «تفسیر قانون عبارت است از کوششی در جهت شناخت؛ یعنی، دقیقاً پی‌بردن به معنای قواعدی که در منابع حقوق تبلور یافته است». (گواستنی) (بابایی، ۱۳۸۶: ۱۳، ۱۳۸و۱۳۹)

آنچه در اینجا مطمح نظر است، چنان تفسیری از قانون است که از رهیافت حقوقی صورت می‌گیرد. تفسیر قضایی تفسیری است که قضات در مقام دادرسی هنگام تطبیق قوانین با موضوع دعوی و یافتن حکم دعوی اعمال می‌کنند. تفسیر قضایی واقعی‌ترین و ضروری‌ترین تفسیرهاست. رسیدگی به دعاوی و تعیین حکم آن از وظایف دادرس است. تفسیر قضایی علاوه بر اجرای قانون و کاربست آن در دعاوی، عهده‌دار تکامل، توسعه و ترقی مفاهیم حقوق است. (امیدی، ۱۳۸۸: ۴۰و۴۳)

بنا به تجویز قسمت اخیر اصل ۷۳ قانون اساسی، در دعاوی بین اشخاص، دادرسان در مقام تمیز حق به تفسیر حسب مورد مبادرت می‌ورزد که منحصراً اعتبار آن به دعوی معین محدود است و در سایر موارد حتی برای همان دادرس تفسیرکننده الزام‌آور نیست. دادرس به

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

اعتبار آنکه دستور کلی و عام قانون را با موارد خاص و جزیی منطبق می‌کند و به این ترتیب امور قضایی را خاتمه می‌دهد، مجری قانون است و تفسیر وی که به حکم ضرورت پیش می‌آید، طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی الزامی است. یعنی در صورت خودداری از یافتن حکم دعوی در قانون مدون، مستنکف محسوب می‌شود و قابل تعقیب است.

۳. رویکردهای تفسیر و تعارض میان حاکمیت قانون و حکومت قاضی

راجع به حاکمیت قانون و شیوهٔ تفسیر آن دو دیدگاه کلی وجود دارد که متناسب با هر یک، جایگاه و نقش مقنن و محاکم، نیازمند بازتعریف هستند. دیدگاه منشأگرا یا انعطاف‌ناپذیر[1] که تحت تأثیر هرمنوتیک عینیت‌گرا است و مطابق آن حاکمیت اصول قانون موضوعه و شکل دستوری آن‌ها، مدنظر است. به فراخور چنین قرائتی، در تفسیر و تأویل قانون، به شیوه‌های ادبی یا تحت‌اللفظی و مضیق، بدون توجه به جنبه‌های هرمنوتیک[2] عمل می‌شود. (آقایی، ۱۳۸۸: ۱۲۸) از این منظر، صلاحیت تفسیری قاضی از ارادهٔ قانون‌گذار نشئت گرفته است و اصل حاکمیت و برتری پارلمانی ایجاب می‌کند تا قضات در موضع مجری بی‌چون و چرای قانون باشند و تفاسیر آن‌ها به الفاظ و عبارات ظاهری مقید باشد. پیرامون موضوع این پژوهش، به تعبیر یکی از نویسندگان حقوقی، صلاحیت قضایی اعطاشده توسط قانون‌گذار همچون دایره‌ای است که بخش‌های زائد و معیوب آن قبلاً توسط مقنن زدوده شده است، پس قاضی حق تصرف اضافی در آن ندارد. (Elliot, 2001:39) از دیدگاه خشک و انعطاف‌ناپدیر یا دکترین خروج از صلاحیت، از آنجا که صلاحیت قضایی قبلاً از فیلتر قانون‌گذار گذشته است، پس سنگ محک قضات، عین قانون خواهد بود. (فنازاد، ۱۳۹۱: ۶۲)

دیدگاه دوم، دیدگاه پویا یا در حال شکوفایی[3] است. تفسیر مبتنی بر روش‌های پویا، مستلزم لحاظ تحولات حقوقی و همچنین زمینه‌های اجتماعی مربوط به متن و سوابق تاریخی و اجتماعی آن است. مطابق این نظر، الفاظ مکتوب قانون‌گذار غایت امور نیستند، بلکه حقوق دارای روح و عمقی ورای الفاظ صوری و ظاهری‌اند (فنازاد، ۱۳۹۱: ۶۴). در

---

1. Fixed View

۲. هرمنوتیک عبارت از روش تفسیر نخست متن و سپس تمام جهان اجتماعی، تاریخی و روان‌شناسی است. متفکران آلمانی ذیل عنوان Verstehen(فهم) درصدد تبیین روش تفسیری برآمدند که در مقابل روش عینی‌گرایی علوم قرار می‌گیرد و روش اصلی پژوهش‌های حوزهٔ علوم انسانی است.

3 .Living Tree

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

چنین فضایی، قضات بال و پر بیشتری می‌گیرند و می‌توانند آن را با شرایط زمانی و مکانی انطباق دهند. به گفتهٔ تراپر[1]، قضات اختیارات تفسیری خود را در حالتی «منسجم و قابل پیش‌بینی»[2] اعمال می‌کنند به‌نحوی که مجموعهٔ واحدی از رویه‌های قضایی خلق شود تا خود قضات را به آن‌ها متعهد و ملتزم نمایند. (Hasebe ,2004: 493)

۱-۳. دیدگاه‌های منشأگرا

۱-۱-۳. نظریهٔ متن‌گرایی

متن‌گرایان معتقدند که در تفسیر یک متن باید همان معنا را جست‌وجو کرد که در ابتدای کار و در زمان تصویب مدنظر بوده است؛ باید با توجه به زمینه‌های تاریخی و زبان‌شناسی متن را درک کرد و تا هنگامی که متن معنای روشنی می‌دهد، نباید از معیارهای دیگر بهره جست. این مرامِ مکتب فرمالیسم است. چنانکه بسیاری متن‌گرایی را معادل فرمالیسم می‌دانند (یاوری و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۴). هیچ تردیدی نیست که الفاظ و معانی آن‌ها، از منابع و تکیه‌گاه‌های اصلی در حوزهٔ تفسیر هستند؛ اما با رسوخ ویژگی‌هایی همچون ابهام[3] واژگان، نبود تعین[4] و تأویل‌بردار بودن نص[5]، قابلیت‌های تفسیر ادبی یا تحت‌اللفظی به بوتهٔ تردید می‌افتند.

رویکرد متن‌گرا در برابر حاکمیت قانون و تفسیر آن، قضات را ملزم می‌سازد تا قانون را در پرتو معنای متن قانون با در نظرگرفتن خواست و نظر آفرینندگان و موضعان آن قانون، تفسیر کنند. در چنین دیدگاهی، مراجع غیرمنتخب همچون قضات، به تفسیر و تغییر متن مجاز نیستند و اگر به تحول در قانون نیازی احساس شود، خود قانون‌گذار روش‌های بازنگری در آن را پیش‌بینی کرده است. (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2001: 8)

در واقع بر اساس این نظریه، برای کشف ارادهٔ مقنن باید قانون را ملاحظه کرد و در صورت ابهام در قانون و مقصود مقنن می‌توان آن را تفسیر کرد و تفسیر نیز چیزی جز کشف مراد قانون‌گذار از طریق بررسی متن قانون نخواهد بود. در این صورت، روش متن‌گرا می‌تواند به برداشتی کاملاً سطحی از قانون منجر شود و قاضی را از کوشش برای رسیدن به برداشتی عمیق و پویا از قانون تبرئه کند. اما مهم‌ترین توجیه مدافعان این مکتب صیانت از

1. Troper
2. Consistent and Predictable
3. Vagueness
4. Inditerminacy
5. Opentexture

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

استقلال قوا و حاکمیت پارلمان است. یعنی چنانچه قوهٔ قضاییه امکان تفسیر موسع و پویا را از قانون داشته باشد، در واقع وارد حوزهٔ صلاحیت مقنن شده است و حاکمیت قانون را به چالش کشیده است و ارادهٔ مقامات انتصابی را جایگزین ارادهٔ مقامات انتخابی خواهد کرد. استفاده از اصطلاح «حکومت قضات» در مقابل «حاکمیت قانون»، تأکیدی بر همین موضوع است.

۲-۱-۳. نظریهٔ قصدگرایی[1]

مکتب قصدگرایی یا نظریهٔ توافق[2]، هم‌سو با مدل دمکراسی اکثریتی است. مطابق این دیدگاه، تابعان (مردم) با نمایندگان خویش قراردادی بسته‌اند تا قانون اساسی کشور وضع شود و برای هرگونه تفسیر، محتاج کشف مقاصد مورد نظر موضعان هستیم. در توجیه این نظر گفته شده که قانون اساسی به مثابه قانون برتر و زیرساخت جامعه است که همگام با مقتضیات اجتماعی و سیاسی، جز با رفراندوم عمومی، دستخوش تغییر نخواهد شد.

در نتیجه، قضات هیچ نقشی در مقام ابداع یا توسیع و تضییق نصوص این قانون ندارند. طبق این رویکرد، اگر اصلاحیهٔ پنجم قانون اساسی آمریکا گفته است: «حق حیات هیچ‌کس را نمی‌توان سلب کرد مگر با تجویز قانون و رعایت فرایند منصفانهٔ آن» پس امروزه باید این اصل را با قصد و ارادهٔ وقت قانون‌گذار سابق تأویل کرد و پس نمی‌توان نظر طرفداران امروزی جرم‌زدایی از سقط جنین را توجیه کرد (M. Beaty, 2004: 55). هارت چنین رویکردی را یک گردن‌کشی مذموم می‌شمارد. وی حاکمیت ارادهٔ اکثریت در دمکراسی‌های اکثریتی یا شومپیتری را به راهزن جاده‌ها تشبیه می‌کند که قدرتش در سلاح اوست. (Hart, 1968: 124). اسکینر[3] از معتقدان به این نظریه یکی از نتایج توسل به این روش را «رهایی از آشفتگی‌های مفهومی و دغدغهٔ خود را برای اتخاذ روش قصدگرایی در بحث‌های مثبت روش‌شناسی می‌داند». مناسب برای مطالعهٔ تاریخ اندیشه، از رهگذر نقد دو روش متن‌گرا و زمینه‌گرا و عطف نظریه پی می‌گیرد. (زارعی، ۱۳۸۰: ۱۲۳) به نظر وی، درک متون متضمن این فهم است که آن‌ها با «قصد مؤلف» تفسیر می‌شوند؛ یعنی متون قصد دارند چه معنایی بدهند و چگونه این معنا قصد می‌شود (محمودپناه، ۱۴۹:۱۳۹۴). برای فهم یک متن باید حداقل فهم دو امر موجود باشد؛ هم قصد فهمیده‌شدن و هم قصدی که این قصد فهم شود؛ «متن به مثابه عمل ارتباطی قصدشده». قصدگرایی مانند متن‌محوری

1. Originalism
2. Contract Theory
3 .Skinner

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

یکی از شقوق دیدگاه خشک و انعطاف‌ناپذیر نسبت به قانون است؛ اما تفاوت در آن است که در اولی واژگان و معانی ممکن است دچار تحول معنایی شوند یا با چند تفسیر مواجه شوند. ولی در روش قصدگرایی، کشف ارادهٔ وقت قانون‌گذار محوریت دارد. عمده‌ترین انتقادها نسبت به قصدگرایی را می‌توان به این شرح بیان کرد:

۱. نهاد مقنن متشکل از صدها نماینده است که هر کدام واژگان و معانی خاصی را مدنظر داشته‌اند. بنابراین قصد واحد و عینی وجود نداشته است تا بتوان با تفسیر به آن‌ها پی برد.

۲. این نگرش سبب تضییع حقوق اقلیت‌ها خواهد شد؛ چه آنکه مانع از توجه به تحولات مثبت در شناسایی حقوق این گروه‌ها و فاصلهٔ تصویب قانون و زمان اعمال آن خواهد بود. (یاوری و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۴)

۳-۱-۳. نظریهٔ قصد فرضی[1]

یکی از جدی‌ترین چالش‌های پیش روی «قصدگرایان»، تفاوت میان نیازها و واقعیات جامعهٔ امروز با جامعهٔ در زمان وضع قانون است. به‌طور مثال، اصل آزادی تردد در اوایل عصر مدرن به‌عنوان امری خدشه‌ناپذیر و مطلق انگاشته می‌شد؛ اما امروز در عصری که شاهد اعمال تروریستی در تمام جهان هستیم، با همان اطلاق نمی‌تواند خودنمایی کند. در واکنش به چنین مشکلی، تئوری قصد فرضی سربرآورد (فنازاد، ۱۳۹۱: ۶۴). وفق دیدگاه مذکور، مفسر باید به‌طور خیالی خودش را در قالب قانون‌گذاران وقت قرار دهد و با عنایت به نیت آن‌ها و شرایط روز جامعه، به تفسیر بپردازد. به عبارت دیگر، باید فرض کرد که اگر قانون‌گذار سابق در زمان حال زندگی می‌کرد، چه نظری می‌داشت. برای این منظور باید در سایهٔ همان ارزش‌ها و اهداف قانون‌گذار وقت، ولی در خور شرایط زمان و مکان حاضر، به تفسیر دست زد. (Stanford, 2001: 10-11) در واقع قصد فرضی یعنی آنچه مخاطب آرمانی به‌عنوان مقصود نویسنده از متن درمی‌یابد و مخاطب آرمانی کسی است که از تمامی زمینه‌های مرتبط با آفرینش اثر مطلع است. (عابدی، ۱۳۸۹: ۷۴)

1. Hypothetical Intent Theory

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

۲-۳. دیدگاه‌های پویا در حاکمیت قانون

۱-۲-۳. نظریهٔ اخلاقی دورکیم

دورکیم قواعد حقوقی را حالت بالفعل و عینی‌شدهٔ همبستگی اجتماعی می‌داند؛ یعنی هر جا که زندگی اجتماعی از دوام و قوام بیشتری برخوردار باشد، آن جامعه نیز بیشتر به وضع قوانین حقوقی متمایل خواهد بود؛ چراکه پایداری و ثبات اجتماعی، خود ناشی از افزایش روابط میان افراد است که تبعیّت از یک سازمان‌بندی متشکّل را طلب می‌کند. پس می‌توان گفت که بررسی اشکال همبستگی اجتماعی جوامع، در اشکال و انواع حقوقی آن منعکس است و چون صُوَر متفاوت همبستگی وابسته به صُوَر گوناگون حقوق در جامعه است، نخست باید به دسته‌بندی نظام حقوق اجتماعی پرداخت. دورکیم قوانین را به ترمیمی و کیفری تقسیم می‌کند و با توجه به میزان اهمیت هر یک از دو قانون فوق، به تبیین انواع همبستگی اجتماعی می‌پردازد.

به عقیدهٔ دورکیم هر شخص که نمی‌تواند دلایل اخلاقی را به‌عنوان عنصر ضروری در قضاوت‌های مبتنی بر حقوق ببیند، همانند شترمرغی است که سرش را زیر خاک فرو برده است. (Beaty, 2004, 25) دورکیم معتقد است که حقوق، مشتی از قوانین و آرای قضایی نیستند، بلکه حقوق یک واقعیت جامع و رخنه‌ناپذیر[1] است که به بهترین نحو از حقوق و آزادی‌های شهروندان حمایت می‌کند. (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2001: 65)

دورکیم با به‌کارگیری عبارت «قضایای پیچیده»[2] و ذکر مثال‌هایی دربارهٔ آن، به مبانی پوزیتیویسم حقوقی و دیدگاه‌های خشک و انعطاف‌ناپذیر تفسیر قوانین می‌تازد و درصدد برمی‌آید تا اثبات کند حقوق مجموعه‌ای از «اصول» و «سیاست‌ها» است. منظور از اصول، استانداردهای اخلاقی هستند که حق‌ها را توصیف می‌کنند و سیاست‌ها، استانداردهایی هستند که اهداف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاص هر جامعه را تعیین می‌کنند و در راستای تحقق آن گام برمی‌دارند (Wacks,2006: 46) بنابراین حقوق، قائم به ذات است و چیزی ورای آن حاکم نیست و اگر به‌درستی آن را تفسیر کنیم، تمام اصول اخلاقی و سیاسی در آن جمع شده است. از این‌رو، دورکیم حقوق را به مثابه پدیده‌ای تفسیربردار[3] و دارای جامعیت و شاملیت[4] می‌داند و با برداشت‌های اثباتی از حقوق یا تفسیرهای

1. Law is a Gapless System
2. Hard cases
3. Law as Interpretation
4. Dignity of law

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

تحت‌اللفظی مخالف است. منتقدان دورکیم می‌گویند که واسپاری اختیار تفسیر قانون به‌دست قضات، حقوق را از ماهیت یک‌دست آن دور می‌سازد و تابع سلیقهٔ افراد می‌کند. دورکیم در پاسخ به انتقادها، می‌گوید: «قضات باید سطحی از اصول قانونی، اصول مندرج در حقوق اساسی و اصول استنباط را به‌نحوی به‌کار گیرند تا در سازگارترین و وفادارترین حالت نسبت به آرا و سوابق قضایی «کامن لاو» قرار بگیرند، یعنی تفسیر به معنای بدعت و ساختارشکنی غیراصولی نباشد. (Wacks, 2006: 47) چرا که آن‌ها در مقابل قضات هم‌تراز و همکار خود پاسخگو هستند.» (هداوند، ۱۳۸۶: ۲۹۱). دورکیم با اعتماد به قضات، این وظیفهٔ خطیر را به قاضی‌های هرکول[۱] می‌سپارد.

دورکیم به قضات توصیه می‌کند تا همچون مخاطبان و منتقدان یک اثر هنری عمل کنند و طی آن، هر منتقد نظر خویش را اعلام می‌دارد و دیگری در واکنش به آن، نقدی می‌نویسد و آن را تأیید و تکمیل و یا با آن مقابله می‌کند. قصد همهٔ منتقدان کشف نزدیک‌ترین و عالی‌ترین مقصود آفرینندهٔ اثر است. گذشته از آن، سلسله‌مراتب موجود میان قضات و نیز داوری افکار عمومی راجع به قضاوت ایشان، ضامن نفی انحراف از سنت‌ها و رویهٔ قضایی گذشته خواهد بود. بر این اساس اصل هم‌آهنگی[۲] ایجاب می‌نماید تا با وجود تفکیک قوا و تخصصی‌شدن موضوعات و صلاحیت‌ها، همهٔ نهادها و مراجع الزاماً به شکل همگون و سازگار و تحت حاکمیت قانون رفتار کنند. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۲-۶۵)

۲-۲-۳. نظریهٔ فرایند[۳]

جان هارت اِلی[۴] یکی از صاحب‌نظران حقوقی در کتابی به سال ۱۹۸۰ با نام دمکراسی و بی‌اعتمادی[۵]، نخستین ایده پیرامون الگوی آیینی (رویه‌ای) را از نظارت قضایی[۶] مطرح کرد. قضیهٔ مطروحه در دیوان عالی وقت آمریکا به ریاست قاضی وارن[۷]، برانگیزندهٔ نظریهٔ وی بود.

به اعتقاد الی، باید دغدغهٔ اصلی قضات حمایت از افراد و گروه‌هایی باشد که در اقلیت قرار دارند و یا به هر دلیل صدایشان شنیده نمی‌شود. قضات باید به‌جای آنکه به

---

۱. اشاره به هرکول، پهلوان افسانه‌ای یونانیان که قدرت انجام هر کار خارق‌العاده‌ای را داشت.

2. Comity
3. Process Theory
4. John Hart Ely
5. Democracy and Distrust
6. Procedural Model of Judicial Review
7. warren

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

راستی‌آزمایی قوانین مصوب پارلمان مشغول شوند، یا به اجتهاد برخلاف ارزش‌های ماهوی و اخلاقی اقدام کنند، تلاش عمدهٔ خویش را به اطمینان‌سازی و تضمین مشارکت و انتفاع کم‌وبیش برابرِ همهٔ اشخاص در خصوص فرایندها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی جامعه مصروف نمایند. کارکرد دادگاه‌ها، تضمین و اطمینان‌بخشی نسبت به ایفای درست و منصفانهٔ کارکردهای نهادهای مختلف جامعه است. به‌طوری که درها همواره به روی تغییر و اصلاح باز بمانند و به‌طور سازمان‌یافته علیه منافع گروه‌های خاص اقدام نشود. تئوری اِلی کاملاً در حمایت از نظام دمکراسی نمایندگی آمریکا بنیان گذاشته شد. از نظر او تعیین ارزش‌ها و مؤلفه‌های اخلاقی جوامع بر عهدهٔ مردم است و نه دادگاه‌ها. کار دادگاه‌ها آن است که به‌عنوان پاسدار فرایندهای سیاسی و حکومتی، مراقبت نمایند تا یک روند سیاسی به‌طور غیرمنصفانه به نفع یک شخص یا گروه و به ضرر دیگری، اعمال نگردد تا از این طریق، اعتماد عمومی در جامعه حفظ شود. به عبارت دیگر، وظیفهٔ اصلی قضات آن است تا تضمین دهند که افراد و گروه‌های ضعیف و بدون پشتوانه با نماینده‌های کم‌تعداد و کم‌نفوذ، از گردونهٔ عدالت خارج نمی‌شوند و به‌سبب ضعف‌های یادشده، قدرت چانه‌زنی و تأثیرگذاری خود را از دست نمی‌دهند. برعکس، از گروه‌هایی مانند زنان که از نمایندگان (نسبتاً) کافی و پرنفوذ برخوردارند، تقاضا می‌کند تا خود، محتوای حق‌های اخلاقی و سیاسی خویش را مانند حق سقط جنین، از طریق نمایندگان‌شان رقم بزنند. (Beaty, 2004: 16)

در کنار تحسین‌ها از اثر اِلی، انتقادهای زیادی هم متوجه نظریهٔ مزبور شد. گاهی او را به جدایی بین فرایند(آیین)ها از محتوا، متهم کرده‌اند. به عقیدهٔ مخالفان، تئوری فرایندمحوری نظارت قضایی، واجد یک تناقض آشکار است که طی آن قضات نمی‌توانند بدون واردشدن در داوری‌های ارزشی، با مراعات یا بدون‌مراعات انصاف رویه‌ای را تصدیق کنند. منتقدانی مانند لورنس ترایب[1]، این اندیشه را از اساس به‌شدت نارسا و ناقص معرفی می‌کنند. این تئوری، وظیفهٔ اصلی قضات را کمک به اشخاصی می‌داند که نمی‌توانند از نقطه‌نظر سیاسی گلیم خویش را از آب بیرون بکشند؛ اما هیچ پاسخ روشنی نمی‌دهد که کدام مرجع و بر چه مبنا می‌تواند خواست اکثر مردم را در محدودسازی برخی حقوق و آزادی‌ها به چالش بکشاند؟ در نهایت، همه‌چیز به سبک تربیت و زندگی شخصی قاضی بازمی‌گردد؛ یک قاضی تغییر جنسیت[2] را منافی عفت می‌پندارد و یک قاضی آن را حق طبیعی برخی افراد می‌شناسد؛ نتیجه آن خواهد شد که دو قاضی در خصوص حمایت از فرایندهای سیاسی، اختلاف نظر

1. Lawrence Tribe
2. Same-Sex Marriages

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

شدید دارند. در ادامه الی با پذیرش ابعاد برخی انتقادات، می‌گوید: «قضات زمانی مجوز مداخله دارند که اکثر مردم به‌طور سازمان‌یافته و منظم، به لغو فرصت‌ها و روندهای مشارکت یا ضدّیت با حقوق اقلیت دست بزنند». ولی مخالفان اِلی بلافاصله در واکنش به این دفاعیه، اعلام می‌دارند که این تشخیص قضات نیز مستلزم داوری ارزشی و اخلاقی و ورود به حوزه‌های ماهوی است. (فنازاد، ۱۳۹۱:۶۹)

۳-۲-۳. نظریهٔ عملکرد قضایی[1]

اساس نظریهٔ عملکرد قضایی همان فرایند عملی دادرسی است. والدرون[2] یکی از چهره‌های شاخص تئوری انتقادی، معتقد است به‌جای کاوش و تئوری‌پردازی راجع به قانون اساسی و روش‌های تفسیر آن، باید به بررسی جایگاه و نقش عوامل و نیروهای اجتماعی و سیاسی در قانون‌گذاری و آرمان «تنظیم قدرت و تضمین آزادی‌ها» پرداخت.

مخالفان نظریه‌پردازی استدلال می‌کنند که تمام تلاش قضات و حقوقدانان در اقسام نظریه‌های مربوط به حقوق اساسی، به امور حاشیه‌ای و گمراه‌کننده معطوف می‌شوند و از هدف اصلی فاصله می‌گیرند. مثلاً دیدگاه‌های ثابت بر این موضوع متمرکز هستند که دست قضات را از تفسیر متون قانونی کوتاه کنند و آن را در دست نمایندگان سیاسی مردم بسپارند. در عوض، می‌توان به پیشنهاد مایکل ایگناتیف[3] چنگ زد که می‌گوید بر غنای قانون اساسی و حقوق بشر جهان‌شمول تکیه کنیم (Beaty,2004: 34) و به‌جای محدودساختن خود به نظریه، به چگونگی رفتار عملی دادگاه‌های «کامن لاو» در اجرای اختیارات نظارتی اهمیت بدهیم. این رویکرد در واقع از پایین به بالا نظر دارد. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۲-۶۵)

1. Judicial Practice

۲. Waldorn والدرون اساساً لیبرال و یک پوزیتیویست حقوقی-اخلاقی است (اثبات‌گرایان اخلاقی بر این اعتقادند که ارزش‌های اخلاقی واقعیت عقلانی ندارند و تابع آرای مردم است). همچنین او به‌طور مفصل در مورد تحلیل حقوق اموال و مالکیت خصوصی، و بررسی و تعدیل آرای سیاسی و حقوقی جان لاک، فیلسوف معروف، مقالاتی نوشته است.

3. Michael Ignatieff

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

٤. امتناع نظارت‌پذیری صلاحیت تفسیری

٤-١. شناسایی صلاحیت تفسیری قاضی به مثابه نفی حاکمیت قانون

جمع قابل توجهی از حقوقدانان، شناسایی صلاحیت تفسیری قاضی را نفی حاکمیت قانون می‌دانند. از آنجا که صلاحیت تفسیری قاضی دارای ماهیت ویژه و سیال است، با شاخص‌های سنتی و کلیشه‌ای حقوق همخوانی ندارد. پیش‌زمینهٔ حقوقی معتقدان به‌این نظریه را باید با نگرش خاص ایشان نسبت به مفهوم «حاکمیت قانون» پیوند داد. حاکمیت قانون در معنای شکلی[1] یا صورت‌گرایانهٔ آن، یا آنچه نسخهٔ افراطی دایسی از حاکمیت قانون[2] خوانده می‌شود، به آموزه‌های دایسی منسوب است. او عناصر حاکمیت قانون را به‌نحوی کنار هم می‌چیند که به حداکثر صورت‌گرایی یا حاکمیت قانون در معنای مضیق «قانونی بودن»[3] می‌رسد. چنین برداشتی از حاکمیت قانون که به سرعت طرفداران زیادی پیدا کرد، قانون‌مداری را یک ارزش و هدف هم‌عرض با ارزش‌های عدالت، حقوق بشر و دمکراسی می‌بیند که به رویکرد میانی، اثباتی یا حقوقی شهرت دارد (زارعی، ۱۳۸۰: ۵۵-۷۲). چنین برداشتی از مفهوم حاکمیت قانون، به ملاحظات سیاسی و اخلاقی بی‌اعتناست و آن‌ها را دستاویزی می‌داند برای زیرپاگذاشتن قانون. از این‌رو برای تفسیر یا ابتکار مجریان قانون از جمله قضات کمترین مجالی باقی نمی‌گذارد. طرفداران چنین رویکردی به حاکمیت قانون، از مفاهیم محتوایی حاکمیت قانون[4]، اصول حقوقی[5]، روح قانون[6]، جنبش فرادستوری و دمکراسی‌های ارزشی هر چه بیشتر فاصله می‌گیرند. بدیهی است که پدیدهٔ صلاحیت تفسیری قاضی با آن ماهیت انعطاف‌پذیرش که متضمّن شناسایی ابتکار نظر مقام قاضی است، با چنین تلقی ماشینی و ریاضی‌وار از حاکمیت قانون که متضمّن وجود قوانین ثابت و از پیش تعیین‌شده است، همخوانی ندارد.

1. Formal Sense
2. Dicey’s Extravagant Version of Rule of Law
3. Legality
4. Substantive Sense of Rule of Law
5. Legal Principles
6. Spirit of Law

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

۲-٤. فقدان نظارت‌های حقوقی در صلاحیت تفسیری قاضی

تصور رایج دیگر پیرامون صلاحیت تفسیری قاضی که با برداشت نخست همپوشانی دارد و به‌نوعی دنباله و اثر طبیعی آن است، اعتقاد به کنترل‌ناپذیری صلاحیت‌های تفسیر قاضی است. ریشهٔ باور چنین منتقدانی را باید در خوانش ایشان از حاکمیت قانون و نظارت قضایی جست‌وجو کرد. گروهی از حقوقدان‌ها تحت تأثیر گرایش شکلی و پوزیتیویستی نسبت به حاکمیت قانون، به معیار خاصّی از نظارت قضایی دلبستگی دارند. دکترین «خروج از صلاحیت قانونی» معیار مورد علاقهٔ ایشان است. وید و فورسایت با اعتقاد راسخ به اصل حاکمیت و برتری پارلمانی، می‌گویند: «محک راستی‌آزمایی عمل و اراده باید سنجهٔ «خروج از صلاحیت» باشد؛ یعنی هر عملی که در صلاحیت قانونی و مجوزهای قانون‌گذار دخیل باشد، عمل صحیحی است، در غیر این‌صورت، بی‌اعتبار خواهد بود.» استدلال حقوقدانانی همچون وید و فورسایت بسیار ساده است؛ هیچ مقام غیرانتخابی (از جمله قضات) مجاز به دخل و تصرف در مصّوبات مرجع انتخابی (پارلمان) نیستند بلکه فقط باید مراقب باشند تا انطباق عمل اداره با مصوّبهٔ قانون‌گذار تضمین شود (Elliot,2001: 33). این شاخص کلاسیک مفید دورانی است که پدیده‌های پیچیدهٔ حقوقی همچون صلاحیت تفسیری یا تشخیص قاضی در جوّ حقوقی کشورها جولان نمی‌دادند. با این وجود، معیار «خروج از صلاحیت» اصرار بیش از حد بر دکترین خروج از صلاحیت که در آثار برخی حقوقدانان نسل جدید انگلیسی[1] و آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری نیز مشاهده می‌شود،[2] حقوقدانان یک‌سونگر را به سمتی سوق می‌دهد که نهاد صلاحیت تفسیری قاضی را غیرقابل کنترل می‌خوانند. (اسپرینگز، ۱۳۸۷: ۳۳)

به نظر می‌رسد هر دو تحلیل، به یک مرحلهٔ بنیادی و پیشینی بی‌اعتنا بوده‌اند؛ مرحله‌ای که موجب معنادار شدن و اثربخشی استانداردها و سبک‌های کنترل خواهد شد. نظارت نخستین و مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهندهٔ نظام حقوقی نیست (زارعی،۱۳۹۱: ۴۵). در حقیقت باید مجموعه‌ای از عناصر و اصول تشکیل‌دهندهٔ نظام حقوقی مهیا شود تا نظارت‌ها، به

---

1. See For Example:Endicott, Timothy, Administrative Law, New York, Oxford, First Published, 2009

۲. به عنوان نمونه نگاه کنید به:

دادنامهٔ شمارهٔ ۱۱۹ مورخ ۱۳۸۰/۰۴/۱۷ کلاسهٔ پروندهٔ ۱۵۲/۷۹ نقل از مجموعهٔ قوانین سال ۱۳۸۰، ص۸۰۹.

دادنامهٔ شمارهٔ ۱۷۲ مورخ ۱۳۸۰/۰۵/۲۱ کلاسهٔ پروندهٔ ۲۶۶/۷۹ نقل از مجموعهٔ قوانین سال ۱۳۸۰ ص۱۲۲۳.

دادنامهٔ شمارهٔ ۵۸ مورخ ۱۳۸۵/۰۲/۱۰ کلاسهٔ پروندهٔ ۳۴/۸۱ نقل از مجموعهٔ قوانین سال ۱۳۸۵، ص۸۰۹۱.

دادنامهٔ شمارهٔ ۲۵۷ مورخ ۱۳۸۵/۰۵/۰۱ نقل از مجموعهٔ قوانین سال ۱۳۸۵، ص۸۷.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

معنای مدرن، پا به عرصه بگذارند و کارکرد مورد انتظار را نتیجه دهند و در حقیقت اهمیت خود را به نمایش بگذارند. (راسخ، ۱۳۸۸: ۲۲)

۵. امکان نظارت‌پذیری صلاحیت تفسیری

پس از بیان مهم‌ترین نقدها و چالش‌ها نسبت به صلاحیت تفسیری قاضی، اکنون در پی تبیین آن هستیم: اول، پدیدهٔ صلاحیت تفسیری قاضی، نهادی کاملاً حقوقی است. دوم، نظارت قضایی نسبت به آن براساس رویکردها، معیارها، شیوه‌ها و ابزارهای خاص امکان‌پذیر است. سوم، نقطهٔ عزیمت پژوهش‌ها پیرامون این حوزه، اشتباه است و ماهیت ویژه تفسیری قضایی در حقوق عمومی می‌باید مدنظر قرار گیرد.

۵-۱. صلاحیت تفسیری قاضی به مثابه نهادی حقوقی

همان‌گونه که بیان شد صلاحیت تفسیری قاضی و ماهیت سیّال آن، با حاکمیت قانون در مفهوم کلاسیک آن تفاهمی ندارد. شکلار در نقد چنین قرائتی نسبت به حاکمیت قانون، به روش‌های زبان‌شناسی متوسل می‌شود. به نظر او، حاکمیت قانون دارای دو معنای باستانی و مدرن است؛ معنای باستانی آن به دوران حکومت دولت‌شهرهای یونانی مربوط است که مردم به بالندگی فکری، بلوغ اجتماعی و توانایی خودتنظیمی نرسیده بودند، بنابراین قانون باید همچون ضابطه‌ای خشک و بی‌روح بر مردم تحمیل می‌شد (Harlow,2009: 57)؛ بعضی دیگر از منتقدان صورت‌گرایی حقوقی، لزوم توجه به مطالعات بافتاری یا درون‌متنی[1] را گوشزد می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها مطالعهٔ حقوق بدون توجه به متن واقعیت‌های تاریخی، مطالعه‌ای بدون روح و منطق خواهد بود (L.Rohald,2000: 164). بر این اساس، باید دیدگاه دایسی را کالبدشکافی کرد. دایسی نظریهٔ خود را در فضایی آکنده از بی‌اعتمادی به حکومت‌ها استوار می‌سازد تا برای اِعمال خودسرانهٔ قانون کمترین بهانه‌ای باقی نماند. در نتیجه حاکمیت قانون را همان قانونی‌بودن محض می‌شمارد و متن مصوبهٔ قانونی[2] را بر تفسیر قاضی رجحان می‌دهد. این همان دلیلی است که در توجیه پوزیتیویسم حقوقی در زمان حاکمیت حکومت‌های تمامیت‌خواه همچون حکومت هیتلر مورد تأکید بود تا بدین‌وسیله، «قانون» یک سنگر و مأمن حداقلی برای جلوگیری از یکه‌تازی حاکمان مستبد شود (کلی، ۱۳۸۴: ۵۲۴)؛ اما باید پرسید در فضای امروز و با توجه به دگرگونی‌ها و مقتضیات

1. Contextual
2. Statutory Powers

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

موجود، آیا چنین برداشتی از حاکمیت قانون و صلاحیت‌ها، هنوز هم قانع‌کننده است؟ انکار حقوقی‌بودن نهاد صلاحیت تفسیری قاضی به دلیل ناسازگاری آن با برداشت کلاسیک حاکمیت قانون، همان اندازه اشتباه است که به‌طور مثال پارادایم جدید یک شاخهٔ علمی را بنا به تفاوت با پارادایم قدیمی، نادیده بگیریم.[۱] مفهوم حاکمیت قانون یا دولت حقوقی برای آنکه بتواند صلاحیت تفسیری قاضی را به‌عنوان یک نهاد حقوقی در خود بپذیرد، دگردیسی‌ها و تحولات عمیقی را پشت سر گذاشته است. گذار حاکمیت قانون «از مفهوم شکلی و پوزیتیویستی به سوی مفهوم محتوایی و هنجاری»، «از قوانین جزیی به سمت اصول و قواعد کلی»، «از فراگیری و عمومیت ضابطه‌ها به سمت شبکه‌ای‌شدن آن‌ها» و «از ضوابط کلیشه‌ای و شناخته‌شدهٔ حقوقی به سوی معیارهای رنگارنگ سیاسی، حقوق بشر و شهروندی» اساسی‌ترین دگرگونی‌های یادشده هستند. (فنازاد، ۱۳۹۱: ۶۵)

۲-۵. صلاحیت تفسیری قاضی نهادی نظارت پذیر است

ادّعای نظارت‌ناپذیری یا ناممکن‌بودن کنترل قضایی صلاحیت‌های تفسیر قاضی، یکی از مهم‌ترین وجوه انتقادات مخالفان موضوع صلاحیت تفسیری قاضی است. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، چنین ادّعایی از سوی طیفی از طرفداران نسل ابتدایی نظارت قضایی سرچشمه می‌گیرد؛ نسلی که نظارت قضایی را صرفاً با محک قانونی‌بودن یا «دکترین خروج از صلاحیت» و با رویکردی شدیداً حق‌محور اِعمال می‌کرد.[۲] در نتیجه صلاحیت تفسیری به دلیل قائم به تشخیص و صلاحدید مقام قضایی، با ضوابط و مقرّرات از پیش تعیین‌شدهٔ قانون‌گذار قابل کنترل نیست.

در تلاش برای اثبات امکان نظارت بر صلاحیت تفسیری قاضی از این سلسله انتقادات، می‌توان به دو سطح از دلایل اشاره کرد: نخستین سطح دلایل و استدلال‌ها: جهات نظارت قضایی، تنها به احراز نبود تعین قانونی منحصر نیست، بلکه جهات دیگری همچون روح قوانین، قواعد شرعی مانند حریم شرعی مالکیت و نفوس انسان‌ها، حقوق شهروندی مصرح

---

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ویتلی ایوز، هوارد، تاریخ هندسه، ترجمهٔ محمدهادی شفیعها، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

۲. البته در میان حقوقدانان، برخی به‌رغم طرفداری از رویکرد حق‌محور، مخالف انحصار معیار کلیشه‌ای خروج از صلاحیت به‌عنوان تنها مبنای نظارت هستند. برای نمونه نگاه کنید به: شیوجی، فلیکس، «آیا کنترل حق‌محور توجیه‌پذیر است؟» ترجمهٔ جعفر شفیعی سردشت، فصلنامهٔ اطلاع‌رسانی حقوقی، شماره‌های ۲۳ و ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۶۷-۹۶.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

در قانون اساسی، حقوق بشر، حقوق مکتسبهٔ افراد، اصول کلی حقوقی مانند: اصول برابری، تناسب، انتظار مشروع، قبح عِقاب بلابیان، اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها در حالت فقدان تعین قانونی بر آرای قضات و تفسیر ایشان از قانون حاکم است که با استمداد از آن‌ها می‌توان سایهٔ نظارت قضایی را بر صلاحیت تفسیری قاضی نیز گستراند. بنابراین قاضی در مقام تفسیر حتی در صورت فقدان نص قانونی فاعل مایشاء نیست و باید در مقابل مراجع نظارتی پاسخگو باشد. همچنین توجه به عوامل پیشینی یعنی وضعیت استقلال نظام قضایی، استقلال قاضی، بی‌طرفی، وضعیت شفافیت و پاسخگویی در کلیت نظام سیاسی، فرایند استخدام قضات، همگی می‌تواند در نتیجه‌ای که از صلاحیت تفسیری ناشی می‌شود، مؤثر باشد. چه آنکه سلامت و بی‌طرفی نظام قضایی و قاضی نقشی اساسی را در این امر ایفا خواهد کرد که این اختیار در چه جهتی اعمال خواهد شد. علاوه بر آن الگو گرفتن قواعد حقوق نرم[۱] به عنوان مفهومی نوین در حقوق اداری و حقوق بین‌الملل، در چنین وضعیتی که اعمال طرق معمول نظارت چندان کارساز نیست، می‌تواند بسیار راهگشا باشد. در نهایت توجیه‌پذیری نظارت قضایی بر حسب رویکردهای هنجارسازی آن و تحوّل در سنجه‌های نظارت، دگرگون شده است. از این منظر، کارامدی و پویایی قوانین و لزوم توجه به مقتضیات جامعه ایجاب می‌نماید تا در پی سرکوب صلاحیت تفسیری قاضی نباشیم و معیارهای نظارت را برای ابقای صلاحیت تفسیری قاضی سامان دهیم.

۳-۵. ماهیت ویژه تفسیر قضایی در حقوق عمومی

نظارت بر صلاحیت تفسیری قاضی در امور کیفری از اهمیت بیشتری برخوردار است چه آنکه همان علل و جهاتی که موجب تفاوت حقوق جزا و هدف‌های آن با سایر رشته‌های حقوق شده، موجب می‌شود که بین تفسیر قوانین جزایی با سایر قوانین تفاوت‌های بزرگی

---

۱. Soft Law اصطلاح «قانون نرم» به ابزار شبه‌قانونی اشاره دارد که هیچ نیروی الزام‌آور و یا یک نیروی الزام‌آور ضعیف‌تر از نیروی الزام‌آور قانون سنتی از آن پشتیبانی می‌کند. اصطلاح قانون نرم الزاماً در مقابل قانون سخت به‌کار برده نمی‌شود، عبارت قانون نرم به‌طور سنتی به قوانین بین‌المللی اشاره داشته است. اگرچه اخیراً در شاخه‌های حقوق داخلی از آن استفاده شده است. حکمرانی تنظیمی در قالب تبادل و گسترش این ایده ظهور کرده است که مقررات می‌تواند بر مبنای منافع مشترک دولت، بازار و جامعهٔ مدنی وضع و اجرا گردد. در واقع همان‌طور که لویل می‌گوید: قوانین نرم شکلی متفاوت از قانون دارند ولی دست کمی از آن ندارند. افزون بر این، از فرایندهای حاکمیتی اغلب به‌وسیلهٔ قواعد تنظیمی موجود حمایت می‌شود. این مفهوم سبب وضع مقرراتی شده است که از الزام‌آوری کمتری نسبت به مقررات آمره دارند. اجرای این قواعد مبتنی بر مشارکت نهاد مقررات‌گذار و نهاد تنظیم‌شده و مبتنی بر منافع مشترک هردو طرف است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

وجود داشته باشد. در امور کیفری علاوه بر امور مالی افراد، امور دیگری از قبیل حیثیت، شرف، آزادی و حتی جان آنان در معرض رسیدگی قرار می‌گیرد. به همین علت تفسیر قوانین در امور کیفری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. اگرچه قاضی کیفری نیز مانند قاضی مدنی ملزم به دادرسی است؛ اما حاکمیت اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها بر حقوق جزا مستلزم آن است که تفسیر قوانین کیفری با ظرافت و دقت بیشتری انجام شود؛ زیرا تفسیر یک قانون مبهم و یا مجمل ممکن است به جرم دانستن و به تبع آن به مجازات رساندن عملی منتهی شود که مورد نظر قانونگذار نبوده است. پس چنین تفسیری در مقابل حیثیت مادی، معنوی و حقوق و آزادی های فردی قرار می‌گیرد. بنابراین در اینجاست که مهم‌ترین مبحث تفسیر قانون که همان بحث قواعد شکلی و ماهوی تفسیر است، مطرح می‌شود. دادرس در مقام تفسیر قانون با به کارگیری این قواعد و تلفیق آن با دانش و ذوق حقوقی خویش است که می‌تواند بین حفظ منافع اجتماع که وظیفه قانونی اوست، با رعایت حقوق و آزادیهای افراد هماهنگی و تعادل برقرار کند و با دستیابی به این مهم موجبات حیات قانون را فراهم آورد. در دادرسی مدنی مطابق ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قضات اجازه دارند در صورتی که قوانین موضوعه کشور، کامل یا صریح نباشد یا متناقض باشد یا اصولا قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف وعادت مسلم قضیه را قطع و فصل نمایند. اما در دادرسی کیفری، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها صلاحیت تفسیری قاضی را دچار محدودیت‌های اساسی می‌نماید. در این موارد، طبیعت حقوق کیفری راه حل‌هایی متفاوت از آنچه درباره قوانین و مقررات غیر جزایی اعمال می شود، ارائه می‌دهد و رعایت اصول و قواعد خاصی را در این باره ضروری می‌شمارد. قواعد و اصولی همچون «تفسیر مضیق قانون اشد»، «تفسیر موسع قانون اخف»، «ممنوعیت توسل به قیاس» و «تفسیر قانون مبهم به نفع متهم». نخستین و مهم‌ترین علت تفسیر قانون در حقوق جزا دست‌یابی به اراده واقعی قانونگذار است، که مراجع تفسیر قانون با استمداد از منابع و ابزارهایی چون عرف، رویه قضایی، روح قانون و پیشینه تاریخی به این مهم دست می یابند. حقوق عمومی دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که آن را از دیگر شاخه‌های حقوق متمایز کرده است. برخورداری حکمرانان از اختیارات ناشی از حق حاکمیت، جایگاه نابرابر حکمرانان و شهروندان و لزوم صیانت از حقوق شهروندان، حاکمیت اصل عدم صلاحیت سبب تأسیس روش‌های تفسیری شده که با ماهیت حقوق عمومی بیشتر سازگار و یا حداقل در حوزه‌هایی کارآمدتر هستند. برای نمونه، ناکارآمدی‌های مکتب منشأگرا در حقوق عمومی به خصوص از

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

نیمه دوم قرن بیستم بسیار مورد بحث بوده است. در حقوق اساسی، ماهیت خاص قانون اساسی به عنوان سندی دارای ابهامات بسیار با واژگان عام و کلی، همچنین به عنوان مهم-ترین سند در تنظیم و توزیع قدرت و بیان حقوق بنیادین، تفاسیری را که مبتنی بر تعین متن و معنا باشند با مشکل روبه‌رو می‌کند. در حقوق اداری نیز، با توجه به تحولات بنیادینی که در اداره مدرن اتفاق افتاده است و همچنین زیر سؤال رفتن بسیاری از پیش‌فرض‌های اساسی آن مانند حاکمیت قانون و تفکیک قوا، رویکردهای صرفاً منشأگرا پاسخ‌گو نیستند و امروزه گرایشی به سمت مکاتب پویاتر وجود دارد و این امری است که در توزیع قدرت در میان نهادهای قضایی، شبه قضایی و اداری نقش محوری دارد. (یاوری، ۱۳۹۷: ۱۸۶)

نتیجه‌گیری

نهاد «صلاحیت تفسیری» بنا به ماهیت ویژه‌اش با قوانین و معیارهای از پیش تعیین‌شده قابل ارزیابی و کنترل نیست؛ اما این موضوع به معنای نبود امکان محدودسازی آن نیست چراکه هر کارزاری نیازمند جنگ‌افزارهای مختص خود است. راهکار این نوشتار برای ضابطه‌مندی و تحدید صلاحیت تفسیری، استناد به روح قوانین و قواعد شرعی مانند: حریم شرعی مالکیت و نفوس انسان‌ها، حقوق شهروندی مصرح در قانون اساسی، حقوق بشر، حقوق مکتسبهٔ افراد، اصول کلی حقوقی مانند اصول برابری، تناسب، انتظار مشروع، قبح عِقاب بلابیان، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌هاست. اصول حقوقی در اعمال صلاحیت تفسیری، چارچوب‌سازی می‌نماید؛ درست همان‌طور که دیویس در مرحلهٔ دوم کنترل صلاحیت اختیاری، توصیه می‌کند. ضابطه‌مندی صلاحیت تفسیری اگر به‌درستی حلاجی نشود، ما را به سوءتفاهمی نومیدکننده دچار خواهد کرد. اگر قرار باشد با صلاحیت تفسیری، سختگیرانه و دقیق و جزءبه‌جزء برخورد شود، در این صورت اساساً با حکمت اعطای صلاحیت تفسیری به مقام قضایی در تعارض خواهد بود. هدف از اعطای صلاحیت تفسیری، شناسایی ابتکار عمل و هنجارسازی و پویاسازی قوانین برای تأمین هر چه بیشتر عدالت و انصاف همگام با مقتضیات جامعه و یا موردی‌سازی عدالت است. در مقابل صلاحیت تفسیری قاضی نباید بی‌انتها و بدون ضابطه باشد. اگر قرار باشد تا با اعطای صلاحیت تفسیری به مقام قضایی، به او اجازه دهیم تا موافق با تمنیات فردی‌اش عمل کند، حقوق و آزادی‌های شهروندان در معرض تضییع خواهد بود.[۱]

---

۱. اصل تناسب

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

بنا برآنچه گفته شد، در مواردی که قانون متعین است، قاضی مکلف است حکم قانون را به اجرا گذارد. اما در مواردی که قانون نامتعین است، قاضی همچنان باید در راستای اصول فراقانونی و ارزش‌های مورد قبول جامعهٔ پیش‌گفته منابع را تفسیر کند. علت اینکه قاضی باید تفسیری از قوانین به دست دهد که در راستای ارزش‌های جامعه باشد آن است که این ارزش‌هایِ سیاسی هستند که قاضی را مکلف می‌کنند تا برای تعیین حقوق و تکالیف مردم به قوانین استناد کند. بنابراین قاضی نباید و نمی‌تواند از قوانین تفسیری بیان کند که با این ارزش‌ها مخالف باشد. اصول فراقانونی همچون حقوق بشر و حقوق شهروندی مصرح در قانون اساسی قاضی را ملزم می‌سازد تا بکوشد منسجم‌ترین تفسیر را بیان کند. در این راه، قاضی باید تصمیمات قبلی و مرتبطِ قانون‌گذار را توجیه کند. این توجیه برحسب اصول حقوقی انجام می‌شود. قاضی باید از خود بپرسد: چه اصلی احکام قبلی قانون‌گذار را توجیه می‌کند و در راستای اصلی که احکام قبلی را توجیه می‌کند، حکم موضوعی را که نزد او مطرح شده است، مشخص کند.

نظری که در این نوشتار دنبال شده است بر درکی مبتنی است موسع از قانون: قانون علاوه بر اینکه شامل تصمیمات نهادهای قانون‌گذار می‌شود، شامل آن اصولی است که مورد توجه قانون‌گذار در وضع مقررات بوده است. این اصول اصولی است که حکم قوانین به‌وسیلهٔ آن‌ها توجیه می‌شود؛ خواه در مجموعهٔ قوانین صریحاً یافت شوند یا نه. از این منظر قانون‌گذاری اعلام پایبندی به برخی اصول است و حکومت قانون عبارت است از حکومت مجموعهٔ قوانین مذکور در کتاب قانون به‌اضافهٔ اصولی که توجیه‌کنندهٔ قوانین هستند. طبق این نظریه، در مواردی که قانون نامتعین است قاضی باید با رجوع به مجموعهٔ قوانین، اصول مورد احترام قانون‌گذار را بیابد و بر مبنای این اصول حکم صادر کند. قاضی حق ندارد بر مبنای مصلحت و یا درک خود از عدالت حکم صادر کند زیرا مقصود از حکومت قانون آن است که قدرت حکومت به‌نحو موجهی در جامعه به‌کار گرفته شود. هرچه قدرت منسجم‌تر به‌کار گرفته شود، موجه‌تر است؛ زیرا رفتار منسجم حکومت به تحقق اصل برابری مردم در برابر حکومت، آزادی سیاسی و آزادی حقوقی کمک می‌کند.

راهکار پیشنهادی، لزوم توجه به دگردیسی‌های مفهوم «تجدیدنظر در ماهیت و روش حقوق عمومی» و از «صورت‌گرایی به سمت محتوایی و تفسیرمدارشدن» حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون از ضوابط جزیی به سوی «یگانگی شاخص‌ها» و از «شبکه‌ای شدن نظارت» به سمت «حاکمیت قواعد و اصول کلی» پیش می‌رود و در نهایت به بستر و نظم حقوق عمومی حاکم بر جامعه توجه دارد. نظم حقوق عمومی در واقع پیش‌فرض‌ها و

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

پاسخ‌های نظام‌مند و منسجمی است که تحت یک رویکرد و ایدئولوژی خاص، به پرسش‌های بنیادی نظیر چیستی ماهیت دولت، کارکرد و هدف دولت، منبع مشروعیت آن، رابطهٔ حقوق با دین و اخلاق، جایگاه و نقش انسان در سرنوشت اجتماعی و سیاسی، پاسخ می‌دهد. نظم موجود در نظام‌های اجتماعی، حقوقی و سیاسی کشورهای دمکراتیک و پیشرفته تنها در گروی استقرار واقعی چنین نظمی است که اولاً سازوکارهای نظارتی آن مدرن، واقعی و اثربخش می‌گردند و ثانیاً، نظم موجود خود به پیدایش شبکه‌ای منسجم، درهم‌تنیده و شفاف منجر می‌شود که خوبی‌ها و عدالت در آن باز تولید می‌شوند و فساد و بی‌انضباطی به کمترین حد خواهند رسید.

به عبارت روشن‌تر، می‌توان نتیجه گرفت بدون کمترین خدشه و تردیدی در ماهیت حقوقی صلاحیت‌های تفسیری قاضی، باید بپذیریم که طبع خاص این نهاد حقوقی به‌گونه‌ای است که باید از دو جبهه تحت کنترل قرار گیرند؛ یکی با توسل به روش‌ها و ابزارهای نظارتی معمول و دیگری، با ایجاد نظم شایسته و توجه به قواعد حقوق نرم. این دومی نسبت به اولی بنیادی‌تر و پیشینی‌تر است؛ چراکه علاوه بر معنابخشی به راهکارهای نظارتی توصیه‌شده، خود به بستری کلان و نامریی برای مهار صلاحیت تفسیری قاضی تبدیل می‌شود. شناسایی ماهیت ویژه صلاحیت تفسیری قاضی و راهکارهای کنترل گاه متفاوت و غیرمعمول آن، در گروی درک صحیح از ماهیت، کارکرد و روش حقوق عمومی نوین به مثابه دانشی مستقل و غیرقابل قیاس با حقوق عمومی کلاسیک و حقوق خصوصی و کیفری است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

فهرست منابع

۱. منابع فارسی

الف. کتاب‌ها

- آقایی، کامران (۱۳۸۸)؛ مکتب‌های تفسیری در حقوق بر بنیاد هرمنوتیک حقوقی، تهران: نشر میزان.
- اسپرینگز، توماس (۱۳۷۷)؛ فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمهٔ فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگاه.
- امیدی، جلیل (۱۳۸۸)؛ تفسیر قانون در حقوق جزا، تهران: نشر جنگل.
- انصاری، باقر (۱۳۹۰)؛ نقش قاضی در تحولات نظام حقوقی، تهران: نشر میزان.
- جعفری‌تبار، حسن (۱۳۸۳)؛ مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- راسخ، محمد (۱۳۸۸)؛ نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی، تهران: انتشارات دراک.
- کاتوزیان، ناصر(۱۳۷۷)؛ فلسفهٔ حقوق، دورهٔ سه جلدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کلی، جان (۱۳۸۸)؛ تاریخ مختصر تئوری حقوق در غرب، ترجمهٔ محمد راسخ، تهران: انتشارات طرح نو.
- ویتلی ایوز، هوارد (۱۳۸۳)؛ تاریخ هندسه، ترجمهٔ محمدهادی شفیعها، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- یاوری، اسدالله و مهدی مرادی برلیان و پرهام مهرآرام (۱۳۹۶)؛ اصول و معیارهای تفسیر قضایی در حقوق عمومی، تهران: پژوهشگاه قوهٔ قضاییه.

ب. پایان‌نامه‌ها

- فنازاد، رضا (۱۳۹۱)؛ صلاحیت اختیاری و حاکمیت قانون، رساله جهت اخذ درجهٔ دکتری، تهران: دانشکدهٔ حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

ج. مقالات

بابایی، مهرعلی(۱۳۸۸)؛ «تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی»، حقوق خصوصی، ش۱۴

زارعی، محمدحسین (۱۳۸۰)؛ «فرایند مردمی‌شدن، پاسخگویی و مدیریت دولتی»، مجلهٔ مجتمع آموزش عالی قم، سال سوم، ش نهم.

زارعی، محمدحسین (۱۳۸۷)؛ «حاکمیت قانون و دمکراسی، سازگاری یا تعارض؟»، مجلهٔ تحقیقات حقوقی، ش۵۷.

زارعی، محمدحسین (۱۳۸۰)؛ «حاکمیت قانون در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی»، مجلهٔ نامهٔ مفید، ش۲۶.

شیوجی، فلیکس (۱۳۸۹)؛ «آیا کنترل حق‌محور توجیه‌پذیر است؟» ترجمهٔ جعفر شفیعی سردشت، فصلنامهٔ اطلاع‌رسانی حقوقی، شماره‌های ۲۳ و ۲۴.

زارعی، محمدحسین (۱۳۸۰)؛ «فرایند مردمی‌شدن، پاسخگویی و مدیریت دولتی»، مجلهٔ مجتمع آموزش عالی قم، سال سوم، شمارهٔ نهم.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]

عابدی سرآسیا، علیرضا؛ محمدصادق علمی‌سولا؛ محمدکاظم علمی‌سولا (۱۳۸۹)؛ «هرمنوتیک و اصول فقه: نگاهی به انواع قصدی‌گرایی در غرب و مقایسهٔ آن با دیدگاه تفسیری اصولیان شیعه»، فصلنامهٔ فقه و اصول، سال۴۲، شمارهٔ ۲: شمارهٔ پیاپی ۸۵.

محمودپناه، سیدرضا (۱۳۹۴)؛ «بررسی روش‌شناسی هرمنوتیک قصدگرای اسکینر»، فصلنامهٔ سیاست‌پژوهی دورهٔ دوم، شمارهٔ۳ .

هداوند، مهدی (۱۳۸۶)؛ «مهار قدرت و تحول آن در حقوق اداری»، نشریهٔ حقوق اساسی، سال چهارم، ش۱۱.

یاوری، اسدالله و مهدی مرادی برلیان و پرهام مهرآرام (۱۳۹۷)؛ «تفسیر قضایی در حقوق عمومی»، مجله حقوقی دادگستری، سال هشتاد و دوم، شماره ۱۰۲.

۲. منابع لاتین

- Austin, John, (1995); The province of jurisprudence determined, Cambridge university press.
- Beaty, David M,(2004); The ultimate Rule of Law, London, Oxford, First Published, .
- Cotterell, R (1994); Law’s community, (London: claven don press oxfor.
- Elliot, Mark, (2001); The Constitutional Foundation of Judicial Review, Hart Publishing Oxford, Portland, First Published.
- Endicott, Timothy, (2004); Administrative Law, New York, Oxford, First Published.
- Harlow, Carol And Rawlings, Richard, Law And Administration, New York, Cambridge, Third Edition,
- Hart, H.L.A, (1961); The Concept of law, Oxford, First Published.
Hasebe, Yasuo, (2004); “The Rule of law and It’s Predicament”, Ratio Juris, vol. 17 No.4, December.
- Holmes, Oliver wenddell, (1997); “The Pathe of The law”, 110 Harward law Review.
- L.Rhoda, Deborah, (2000); In The Interest of Justice, Oxford, First Published.
- M. Beaty, David, (2004); The Ultimate Rule of law, oxford, First Published.
- North, Wallis and Weingast, (2009); Violence and Social Orders, Cambridge University Press, First: Published.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy, (2001); “Constitutionalism”, First Published.
- Wacks, Raymond, (2006); Philosophy of Law: A Very Short Introduction, New York, First Published

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.6.18.243]